

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان

بدرگاه گیتی پناه

چون نوجوان بیگم در همه وقت و همه حال بذات امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل سعی درین باب شده مساعی نا جمیله بجا می آورد - و در تشدید مبدائی کار شهریار منصوبی امور فاکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مآل این احوال را بخاطر زیآورده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خامت خاتمت آنها می پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت الهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند نه محض مفسده و عین نا دولتخواهی می بود - در لباس دولتخواهی بنظر انور جلوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنگشهای ناعواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواص نخوایه بر وفق رضای او عمل می نمودند - درینولا که باعتقاد خود گردش گیتی بکام او گسته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست - خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشته باسانی از پیش بردارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصومتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در صد تحصیل رضامندی و خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چاپلوسی و لایه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه

سو کوتاه شده و در چاره کار خود در مانده نقش این اندیشه که بدربار آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیان که بدر نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی در خواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته - چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوری پیوست - بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه بیدخبر بخوابگاه آنحضرت در آمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگاهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیدما است - درینحال نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را به کشتی رسانید - و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتمادی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب باز داشت - بیست و نهم جمادی الثانی سنه هزار و سی و شش اصف خان بانفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدتها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت - در وقت عبور انتظام افواج بجای مانده هر سواری بطرفی افتاد - و اصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارتی بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و یراقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان - که ناگاه مردم مهابتخان فیلها را پیش رو داده همه را در شیبۀ تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسپ و شتر خود را هر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم

را در پیش انداخته بقیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای
 ناظر محل و ندیم خواجه سرای نور جهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند -
 و دو زخم شمشیر بخراطوم فیل بیگم زده - بعد از برگشتن از عقب زخم برچپه
 بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شفا نموده بیگم بدولتخانه
 بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابوالحسن که از هول جان مضطربانه
 اسپ در آب زده بود - هنگام شفا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیری
 جان سلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اٹک
 رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اٹک آصف خان را
 با شایسته خان پسرش بقید در آورده عبد الرحیم منجم و ملا محمد
 قتهوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند
 به قتل رسانید - و این مظلمه با خود بآخرت برد *

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نساء بعد از مصلحت بقا
 نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است -
 نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود
 و تسویه صفوف مصاف - لا جرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه
 متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات
 است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله
 که فرمانروای آن این صنف ناقص رای بنشیند چندان نپاید - و لشکری
 که کار فرمای آن باین طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد -
 اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت
 از خیل راجپوت کوتاه صلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند
 باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده
 شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن مخصمه بیرون

رفتند - چون عرصه خالی شد مهابتخان را مذازعی و مزاحمی نمایند - لاجرم در مهمات ملکی و مالی با جمیعت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ بر نمیداشت - و شماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسای و مکاف کافی ست بر نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - و مع ذلک صاحب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار بکار خود پرداخت - و باین معنی اتفاقا نه کرده خود را دولتخواه و نگاهبان حضرت می نمود - و درین لباس جمعی از راجپوتان دست سرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت برگماشته چند ماه در خدمت عالی بهیچ وجه کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و ایتمعنی بر طبع گرامی مدش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لاجرم باشاره عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شوش آمده بر سر چراگاه گفت گوی نمودند - و یک نفر احدی نگاهبان شکارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده - احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوسته - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بیشمار از آن اشرار بدار البوار فرستادند - و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیده - راجپوتان دیگر که بجهت چرانیدن در پرگفت و مواضع دور دست رفته بودند ازین خبر هر جا که احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته - و هر کرا زنده یافتند بدست افغانان فروختند - و مهابتخان بحماییت و کمک نوکران خود سوار شده - چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دولتخواه رسانیده

التعاس اطفاء این فائره غضب الہی نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال چار زده (۱) این فتنه را فرو نشانید - و خان مذکور را آزمایه وقع در نظرها و آن پایه وقر در دلها نماند - و از همه جهت خصوص بعلت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهادہ آن آبرو کہ داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست کہ بالآخر گستاخ زوئی و تباہ رائی با ولی نعمت حقیقی شقارت دوجہانی بار می آورد - و بداندیشی نیکی رسان خود ہمدین دار نہ بس دیر سرمای کردار نابکار در کفار روزگار خود می بیند - ناچار باحقیاط تمام بدربار می آمد - و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانہ می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهناس بعرض مقدس رسانیدند - کہ ہوشیار خان خواجه سرمای نورجہان بیگم دو ہزار سوار از لاهور ہمراہ آوردہ - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراہم آمدہ - یک منزل پیش از رهناس دیدن محلہ سواران را تقریب ساختہ حکم نمودند کہ تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیدہ مسام و مکمل از در دولتخانہ تا آن سرا در رویہ مستعد کار بایستند - آنگاہ مصحوب بلند خان خواص گفتہ فرستادند کہ امروز بیگم محلہ سواران خود امی بیند - باید کہ مجرای اول روز موقوف داشتہ فردا سعادت کورزش در یابد - مبادا بسبب گفتگوی پوچ معاملہ بجذگ و نزاع کشد - بلکہ بہتر ایفست کہ کوچ نمودہ یکمنزل پیش برود - چون واسعہ برو غالب شدہ بود و خانخانان عبد الرحیم کہ ازو زخمہای کاری در دل داشت - بمبالغہ والحق انصرام مهم او بعہدہ خود گرفتہ بقصد پیکار از لاهور بر آمدہ بود - بی اختیار گشتہ راہ فرار پیش گرفت - و در منزل را یکی کردہ از آب بہت گذشت - و باصف خان عہد و سوگند درمیان آوردہ معذرت بسیار

(۱) چارزده غالباً همان مقامی است کہ اکنون باسم چار سده مشہور است *

خواست - و التماس نفرستادن لشکر بقعاقب معروض کرده روانه دربار نمود -
و بانداز عزیمت نته درمیان آورده روی امید بدین آستان سپهر نشان آورد -
و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و هسی و هفت هجری در
دارالخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدره نشان که کعبه آمال
و آمانی انام است بجا آورده بغابر التجای این درگاه از باز خواست زمان
امان یافت - و در مقام عذر خواهی معاصی نامتذاهی شده از روی عجز
و زاری زینهار عفو و حلم بیکران آنحضرت گردید - و بغابر مقتضای آنکه
پاس خاطر ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه
فتوت است - دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقاً بیروشیهای او بر روی
او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای قازة او را
بزالل مکارم و عفایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار افواج
عواطف و اکرام و اقسام مواحم بادشاهانه ساخته بر مروت اعتبارش افزودند -
چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی و جان سپاری گشته در عدد قلافی
و تدبیرک تقصیرات سابقه شد - و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر
سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت - و همه جا در راه
آن حضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت -
و بیاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مفاصل عالی
ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپهسالاری که بالا ترین مراتب
و مفاصل است سر بوافراخته سرمایه اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط
خویشتن آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده
شگون و مبارک فال آمده - بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخوانان
این دولت پایدار پایان رسید - و ایام محزون و آلام بسر آمده روزگار ناموافق
راه موافقت با سالکان طریقه دولتخواهی پیموده از در موافقت در آمد

مجملاً بسی وهن و فتور در پنجساله قدرت که روزگار اختیار و زمان افتخار و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این صافی سرپرست بدان والا حضرت سنجیده میزان امتحان شده صاف و بی غش بر آمد - و از بد هنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور فاملایم فامفاسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوی و رزمهای مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جا بجا در معازک ارباب مفاصب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجام سپاهی است اندر ختند - الحمد لله که آن حضرت در ضمن آنمایه تغییرات احوال از یساقهای شاق و تردهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روئی و ثابت رایی بی گره پیدشانی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی ادوار و اطوار نمودند *

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بدار النعم جاودانی و باعث واقعی

این واقعۀ ناگهانی

خود پردازان کار آگاه نه از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند - که مادامی که سوابستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد - هر آئینه اشجار برومفدش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خدا نخواستند از خلاف اراده الهی

بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بر روی کار جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست - یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند - او را بجهانبانی عالم دیگر خوابند - و لباس حیات مستعار از افتزاع نموده خلعت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر بپوشاندند - و افسر سروری بر سر فروخته فرو تارک مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و موهب این اجمال صدق اشتمال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن کوه افسر جهانگیری و جهانبانی ست از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و او نمود ایهام سیاق این مقام آنست - که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب قتل مغیبات و بذای افراط محبتی که به نور جهان بیگم داشتند - سر رشته جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه قوی پیوند که از رشکدر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواستش خاطر اقدس شده بود - مطلقاً از گفته او تجویز تجاویز نمودند - و این مسامحه تا جای نشید که رفته رفته از رهگذر ارخاء مغان از بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هریک از خواشان که نسبت یا سببی باو داشتند - مغزات های والا یافته بصاحب صوبگی صوبهای کلان لوی استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند - سرچیه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوغاع و احوال دارالخلافت آدم گشته - لا جرم بحکم متقدم مذکور آنحضرت را باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورده حضرت ذوالجلال

و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشانند - درین صورت معنی
 مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی
 از جلوس همایون آن حضرت بتنازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل
 از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند - و روزگار بدهنچار
 را خیرباد گویند - لطیفه چند غیبی انگیخت - که بعضی ناخلفان که بزعم
 ناقص تباہ اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند - درد سر از میان
 برده بپای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع
 بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون
 شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضه داء الثعلب گرفتار شده سوی روی
 و محاسنش فروریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده
 درد از نهاد او بر آورد - و بقبح این معنی رسیده اینقدر فهمید - که بآن رو
 از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت بیرونی است -
 و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لاجرم بسلسله جذباتی ادبار
 در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت
 با آنکه بیگم بجدائی او راضی نبود - با کمال کراهیت خواهی نخواهی با او
 درین باب همراهی نموده - و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته او را
 راهی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسمانی که امارت ظهور اقبال
 اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود
 جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی بر کف مدتی
 پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقی اشتهار
 داشت - نامزد مردم شهریار نموده او را نظریند می داشتند - و از آنجا
 که حکمت الهی اراده دیگر داشت - چنانچه سر حقیقت آن عقوبت
 بر اصحاب بصیرت از سیاق نلام کمال ظهور خواهد نمود - او را درینوقت

از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در باز داشت ار بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود - نور جهان بیگم با وجود آنمایه اعتبار و افتداری و تصرف در مزاج مبارک و تملک عذای اختیار آن حضرت مطلقاً درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهفونی ادبار و عذای کشی شوربخشی روانه لاهور شد - در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در عین شدت عارضه ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود - و گاه گاه عوارض آن اشتداد می نمود - متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگرته^(۱) بعالم بقا شتافته در سرمنزل قدسیان مقام گردیدند - بیگم بغابر مقتضای اراده فاسد که همواره مکفون خاطر داشت - و افقون بی اختیار باظهار آن لاچار شد - با خود قرار داد که نخست بولاقی را فرا دست آرد - و چندی از دولتخواهان را که ازیشان پیوسته پرحذر بود به بهانه ننگش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهانی سارک - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً یمین الدوله اصف خان که همواره در صد دولتخواهی و مقام مدد دولتخواهان بود - و پیوسته سعی در استحکام قواعد ابد پیوند می نمود - چون درین ایام بقرار داد خاطر او پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت - لا جرم از راه خیر اندیشی عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت فخرخواست - و با وجود چنان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چاکس هستی و چاکس هستی نوشته شده

صاحب سعادت‌تی سزاوار خلافت و بادشاهی چنین ناخلفی نامزد مرتبه
 ظل‌الهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار
 را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از اراکتخان طلبیده در قید خود
 نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال موبک جاه و جلال
 شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست
 بدامن دولت شاهزاده‌های نامدار نمی‌رسد - و بنابر مقتضای رسم دیبند
 روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی درمیان باشد - تا باعث
 گرمی هنگام اجتماع ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که ایقان
 در حقیقت بی سرور حکم رومه بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز
 دست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم
 باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بنارسی مشرف
 فیالخانه را تعیین نمود - که بسرعت باد و سحاب بیدملاحظه مانعی بر آب
 و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگی وقت
 اقتضای عرض داشت نویسی نمی‌نمود - حقیقت معامله را زبانی
 عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور
 آن حضرت بگذراند - و باجمعه تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته
 بانواج خاصه خود و جمعی از دربارت خواهان که اعتماد کلی بر ایشان
 داشت بدین قصد متوجه لاهور شد - که پیش از استواری بفای معامله
 شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست‌الهی
 دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگان بر آرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی
 یافت - دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرد -
 و از بازیچه‌های روزگار منصوبه بین نقش طور دیگر نشست - درینحالت
 بفکرهای در و دراز افتاده باوجود تپاه اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری

نذموده نفسی بر نیارود - و بیاس مرتبه خوبشتن قناعت نموده نگاه داشت
 سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون
 در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بفاکامی ساخت - و هر سه
 شهزاده نامدار را با خوبشتن در حوضه فیل جا داده جمعی از سپاهیان
 که پاس نمک منظور می داشتند - و هفوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت
 قطع نظر نذموده بودند - بدور دایره فیل خود در آورده باین طریق نعلش
 اقدس را همواره گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع
 بهنبر محل نزول همگنان شد - یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را
 که پیشتر روانه بهنبر شده بودند - خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در
 باطن از داعیان دولت آن حضرت بود - با خود متفق ساخته در جمیع ابواب
 دولتخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر مقدسبان با همگنان عهد و پیمان
 به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنکه متکفل تجهبیز
 و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده سامانی که در خور آن بادشاه
 والا جاه باشد سپید و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعلش مبارک آن سرور
 را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مقاصب والا را همواره نعلش والا که همدوش
 مغفرت الهی بود داد - که دوش بدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی
 جنت آئین برحمت جاوید سپارند .

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند - که نورجهان بیگم درین حال نیز
 خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشههای دور از راه نمی دهد -
 و در خفیه نامها بشهریار نوشتند راهمونی سرانجام مهمات می نماید -
 لاجرم آن خیرخواه عباد الله بنابر آنکه این معنی سبب خلل عظیم
 می شد - ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح داری او بیگم را
 از محل بادشاهی بر آورده در منزل خویش جا داد - و بمقتضای حزم

و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را از جدا نموده خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصالح خان تفویض نمود - و این معنی بظاہر آن بود که خان مذکور سابقاً بعزت اتفاق باریاب خلاف وعظا و مخالفت با یمین الدوله بتفاق بندگان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمین الدوله توسل نموده بود - آن گسسته امید را که پیوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت - تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز عقین نوشتنهای واقعی یا غیر واقع باغماض عین پایمال گردد *

مجملاً شهویار در لاهور نخست بخزاین امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند - دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بظاہر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جوان روزگار که چنین روزی را از خدا می خواستند - درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخود سر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظر بند نگاه می داشت - و براهمنوی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیدرغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نامناسب را بمناصب عالی نامزد نموده بتخطابهای بی نسبت مرتسم

می ساخت - بتصور آنکه از دستگیری کوشش همدستان پنجه در پنجه
 قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه فا داده نتوان گرفت - و نا نهاده
 نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که بفریب دانه بدام
 در نیاید - و باآشیانه عقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنت
 نرسد - مجملای بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین
 چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانه عامره بادشاهی و مخازن
 معموره امرا بمردم بی اعتبار معجزول که همدرین ایام سر از کوچه خمول
 بر آورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص
 و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم باز یافت
 شده باقی از میان رفت - و هفوز ارباب کفایت بانداز ایفکه خام طمعان
 در امثال این احوال اقدام باین مواد نغموده دلیر نشوند - و پا از اندازه
 بیرون نه نهند - پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمغام هستند - چنانچه
 هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برزد - دست از پی برده تحصیل
 می نمایند *

**کیفیت مقابله عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با
 بادشاهزاده داور بخش مشهور ببولا قی و خان
 عالیشان آصف خان و غایبه داور بخش
 و خان مشار الیه بر لشکر شهریار**

چون شهریار نادره کار زیاده از پایه خویش معامله پیش گرفته
 بعلمت عدم بصارت و بصیرت منصوبه صائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید -
 خود به نا و نوش مشغول گشته معاملات را بنا آزموده کاری چند باز

گذاشت - و گروهی را که از فرسودگی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمان نصیب
 بوده گوشمال و تادیب ادیب خود ندیده بودند - و گرم و سرد و تلخ
 و شیرین گیتی نه چشیده بکار گذاری باز داشت - از جمله بایسنغر پسر
 شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود
 بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی
 خود که بهمه جهت در آنوا زیاد از پانزده هزار سوار بی سر و پا بر سر او
 جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از
 توپخانه و قورخانه و فیلخانه سرکار بادشاهی که هنگام توجه کشمیر در لاهور
 گذاشته بودند همراه داد - و یمین الدوله آصف خان باوجود قلت اولیا
 و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرور نشانیدن آتش این فتنه برخاست -
 و امرای عظام که همگنان بجهت قید اهل و عیال خود از شهریار رمیده
 دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بیشتر از پیشتر ساعی و داعی
 گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند - و افواج منصوره را که از
 همه جهت بده هزار تن نمی کشید - توزک شایان و قوتیب نمایان داده
 روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست
 و هشتم آبان ماه در سه گروهی لاهور نزدیک پل دیک (۱) راوی در برابر
 مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست - هر اول خواجه
 ابوالحسن - مخلص خان - الله ویردی خان - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو -
 شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب به همت خان - تربیت خان
 با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان - شیخ خواجه - خواصخان
 با مردم جلو سید هنر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانغار

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است - ملاحظه کنید بادشاهنامه عبد الحمید

لاهوری - صفحه ۶۰۸ - جلد دوم - طبع ایلوئوتیکا اندیکا *

ارادتنخان ترکمان - ملا مرشد - مه‌ابتخان - حکیم جمالا - بهادر بیگ با سایر
احدیان - جرانغار صادق خان - خان زمان - میر جمله - شاهنواز خان - معتمد خان -
زاجه روز افزون و چندی دیگر - و شاهزاده‌های بلند اختر فیل سوار در فوج
جرانغار و خود با داور بخشش در فوج قول و موسویخان صدر و اصالت خان
و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ
و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران
عظیم‌الشان هندوستان آنست - که در امثال این احوال فیل سوار بعرضه پیکار
می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث
فیروزی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر
همگان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین
منصوبه صائب عرصه کارزار را قائم نگاهدارند - بقابریں درین روز ظفر اندوز
بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین در آورده بهادران کار طلب
را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگان را بکار گزاری اقبال ازلی
و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه
در ضمن اندک فرصتی بکار گزاری اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای
حکم قضا و نفاق امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده
ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص
صبیه نوریجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده بانفاق مخدیره مذکوره
از قلعه برآمد که خود را بپایسنغر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور
استقامت داشت - همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب
استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور
او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند - لاجرم او را
بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرق آن فرقه

تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستياري آن مشتی نابکار که در سرپله بکار او نیامدند - دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن اوان خدمت میر سامانی داشت - و پیش از وقوع سانحه ناگزیر جفت مکانی کارخانجات بادشاهی را به لاهور رسانیده بود - بملاقات یمین الدوله شدافت - و مساعی جمیله او که در مدت اقامت لاهور و فترت شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلغد اقبال بلپاس نصیحت آن بیخود بجا آورده برهمزن هنگامه افسردگی او شده بود مشکور افتاد - و همدرین روز باستصواب آصف جاهی شایسته خان و ارادتخان میر بخشی بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات بادشاهی نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل محال پزوه را که از فرط کوفه اندیشی بدرون محل بگوشه خزیده بود بر آورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد - و نخست بفاگیر وقت پرداخته در بایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش همانا اشاره مبشر تقدیر بود - چون درینوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت آن ناقص بصیرت دید - لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیدههای آن کوتاه نظر را میل کننیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبیرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بسرمه بینائی رسیده کحل عبرت کننیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح

حقیقت واقع را بیاید سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خقل
اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام بست و کساد معاملات دارالخلافه آدم
بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف
ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکاران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت
نگرش بجلوه در آزند - در حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت
و اقبال را در اسپه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهسوار عرصه وجود
فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال
آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی
مضمون این بیت

کای شهسوار معرکه آخر الزمان آمد بدست معرکه پا در رکاب کن
وام حق مقام ادا نمودند - مجمل روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هزار
و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم جلوس
جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنیر مانند شاهین تیز پر بمقصد
پیوسته بود - خبر شفقار شدن حضرت جنت مکانی بمقام دارالخیر جنیر
که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا
حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید - و چون از راه رسید نخست بمهابتخان
که در آن نزدیکی از فوز سعادت ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود

بشارت رسانیده او را بر این معنی آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خاتم دستور آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از استماع خبر این سانحه غم افروز اندوهناک و غمگین گشته دیده مبارک را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بنهیده لوازم این مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگوزای پرداختند - درین حال مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند - که این قسم وقتی خاصه در ولایت غنیم باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت نیست - چون الحال مصلحت کلی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است - اقتضاء پرداختن بامثال این جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که مرکب حاکم و جلال بدولت و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود - که رضامندی و خوشفروندی خالق و خوشفروندی خلائق در ضمن آن مندرج باشد - درخواست آن دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماهچه آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوی بصوب دارالخلافة عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقربان امتیاز تمام داشتند - برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی و ابلاغ نوید نهضت و مزده توجه مرکب اقبال از راه گجرات نزد

یمین الدوله فرستادند - و جانثار خان از بندهای تربیت یافته جانسپور
 که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی رو شناس بود - فرمان
 جهانمطام مشتمل بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگی
 کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجهان لودی دستوری یافت -
 و موکب مسعود مغول بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون
 جانثار خان به برهانپور رسید - آن نفاق آئین از غلظت و خشونتگی که داشت -
 قطعاً بملایمتی که مناسب ایفوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد - و مطلقاً
 پاس مرتبه خود نداشته موافق دستور العمل خود دوربین ادب آئین کار
 نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی
 تمام ازان استشمام می شد - بر مکنون ضمیر و قرار داد خاطر او اطلاع
 و اشراف حاصل نمود - حسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت
 احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجهان با این بی ادبها اکتفا نمود -
 و بعد از بر آمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان
 تاکید داد - و بجمیع تهاندگان و کارگذاران اعمال متعلقه بالاگهات نامها
 نوشت - که ولایت را وا گذاشته به برهانپور آیند - و آن کوه اندیشان او را
 دولتخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند - الا سپه دار خان که از
 سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته
 مشرب صافی حق شناسی را بالایش ناسپاسی مکرر ساخت - و جای
 خود را قائم نگهداشته در احمد نگر با استقلال تمام نشست - چون این حرکت
 ناملایم ازان حقیقت ناشناس معامله نافهم بوقوع پیوست - و برین سر تمام
 ولایت بالاگهات بتصرف نظام الملک در آمد - عیال خود را با افغانان
 معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای^(۱) شور بخت که قبل از قضیه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندمی دیگر که با او گوشه اتفاقی بظاهر داشتند - مثل راج گج سنگه و جی سنگه و غیر اینها بغیر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیره رائی ازو سوزد او را فرو گرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجملة چون سرحد گجرات سر منزل موکب اقبال و مرکز ریات جاه و جلال شد - عرضداشت ناهر خان از تعیناتیدان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آزایی بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افکند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نا ملایم داشت آن خود مرئید این معنی بود - و نرسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری صعب و ضعف مفرط نیز مقوی و موکد شد - بنابراین شیرخان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه سرافرازی بصاحب صوبگی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آورد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدر یافت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی بنابراینکه به همشیره مکرمه خویش که در حبالة ازدواج سیفخان بود - محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت

نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد - که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد - و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد *

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شنافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سیفور که بر کنار آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت -

و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیرخان بارهه بسعدت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت باآسمان رسانید - و از سرافرازی تفریض منصب چهار هزاره ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شیرخان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد - که یمین الدوله آصف خان سپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی باشاهزادهای آسمان جابه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور بزدان پاداش اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید بمژگانگی آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیر باز ترصد ورود برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک بیک از تعیناتیان گجرات از به افدیشی بر یکدیگر پیشی جسته منزل

بمفضل دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدرین ولا خدمت
 پرسنخان که بحمايت سيفخان دستوری یافته بود - در چهار گروهی
 دارالملک گجرات شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سروپای خاصه
 سربلندی بخشیده سيف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزماني ضعف
 و ناتوانی سيف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود - بهانه شفاعت
 ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی
 شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت دریافتند هزار اشرفی بصیغه نذر
 از نظر اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی
 نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند *

هفدهم ربیع الثاني پنجم سی ماه سنه هزار و سی و هفت سرزمین
 کنار تالاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم موکب جاه
 و جلال تازک رفعت باآسمان رسانید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر
 خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت
 نمایان یافت - شیرخان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری
 گجرات سعادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگی تته
 و منصب چهار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدان صوب
 دستوری یافت - و سید دلیرخان بارهه با جمعی از بندها بهمراهی رکاب
 سعادت سربلند پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر بمرحمت خلعت
 و شمشیر موصع و اسپ و فیل کامیاب مراد گشته بخصت مراجعت یافت -
 و سیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت
 موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت
 قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین

بر سبیل قوا و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عفت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفاق آن عضد الدوله باتفاق سایر موافقان در جامع دارالسلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنکاه بولاقي نظر بند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظلوم سیه حال تیرگی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بزویه دیگر منتقل شده - بیست چهارم جمادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور بوضا بهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقي و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش معروف به بولاقي و شهریار مکحول و ظهورت و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گوشاسپ برادر بولاقي هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظر بند بل محبوس بودند بدست رضا بهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تغذای ساحت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک

رانا و سرافسرازی یافتن او از آستانبوس درگاه

والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال همای چتر فرخنده آن همایون فال بسر وقت حدود رانا افتاد - بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد - رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود - از ارادت مغنشی و اخلاص

اندیشی باستقبال موكب اقبال شتافت. در مقام كوكنده كه پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار روپیه قیمت داشت - و فیل خامگی بساز نقره و اسپ عراقی مزین بزین طلا استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید *

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهی سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی پنجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت آئین کنار قال رانا ساگر از نزول همایون روکش قصور جذت گردید - و همانروز بذابریروی روش جد بزرگوار پیاده بروضه شریفه حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نورالله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذر بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند - و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند - بذابریں درینولا که کریاس سپهر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد